

## زندگی



روایت یک کتابفروش از ارتباط عمیقش با حضرت حافظ

## زدیم بر صف رندان و هرچه بادا باد

علی غنی  
نویسنده

برای من که سال هاست جور دیگری به ادبیات نگاه می‌کنم، «حافظ» نسبت به باقی سرایندگان، حتی نسبت به قله‌های شعر فارسی، جایگاهی متفاوت از همگان دارد. در میان این همه شاعر و ادیب که در قرون و اعصار گذشته زیسته‌اند و هر یک اندازه طرف خودشان ذر و گوهر پارسی فشانده‌اند، خواجه شیراز جور دیگری نگاه‌ها را به خود معطوف می‌کند. نه فقط به سبب غزلیات نغزی که سروده است، بلکه نوع محتوای سرایش او انگار هم زمینی است و هم آسمانی. برای اهل زمین و آنها که دنیا را نگاه می‌کنند، یک جور آورده دارد و برای اهل آسمان هم جور دیگر.

زیادی از دوستانم تقاضا کردند که برای آنها هم فال بگیرم و شکفت انگیز بود اینکه هر تقالی که می‌زدم، معنا و تفسیر فال را هم از من طلب می‌کردند. من هم از خدا خواسته درخواستشان را برآورده می‌کردم و اینکه تمام تقاسیر بدون حتی یک استثنا درست از آب درمی‌آمد و مرتبط با نیت دوستانم بود، من را به شگفت‌زدگی بیشتری وامی‌داشت. بعد از مدتی متوجه شدم که

یادم می‌آید دو سال پیش شب یلدا بود، آن قدر تنها بودم و تنهایی را حس می‌کردم که درچه‌های مجازی، تنها راه ارتباطی ام با دوستان دور و نزدیک شده بود. همان شب انگار از میان کتاب‌های کتابخانه، دیوان حافظ صدایم کرد، به ندا درونی ام جواب مثبتی دادم و کتاب را برداشتم. تقال زدم و جواب شاعر شیرین سخن را با دوستان مجازی ام به اشتراک گذاشتم و بعد از آن بود که جمع

کار مهمی می‌آمدند و مشورت می‌طلبیدند، آنها را به تقال حافظ توصیه می‌کردم و هر بار باهم تقال زدیم، بدون استثنا جواب گرفتیم. ماجرا اما فقط این نبود. ماجرامن و حافظ چیزی فراتر از این اتفاقات بود. من دنیای مشترکی در اشعار حافظ با خودم می‌دیدم که این دنیای مشترک من را شیفته او کرده بود. دنیایی که در آن بشدت از تظاهر و ریا بیزار بود و بی هیچ تکلفی حقیقت خود را اظهار می‌کرد. آنجا که می‌گفت:

شراب و عیش نمان چيست، کار بی بنیاد  
زدیم بر صف رندان و هرچه بادا باد  
حس می‌کردم دارد می‌گوید، به جای ریا و تظاهر، آزاده باش و حقیقت وجودت را بپذیر!  
این علاقه‌اش به گمنامی، به ایثار و پاک‌باختگی در برابر معشوق و بی‌تلفی، من را بیشتر از هر شاعر دیگری شیفته خود می‌کرد. جالب اینجا بود که خواندن دوباره و چند باره هر شعر، اصلاً خسته‌ام نمی‌کرد؛ بلکه با هر بار خواندن

دوباره ابیات، تشعشع جدیدی از جهان حافظ بر ذهنم می‌تابید و همین تابندگی‌ها بود که روز به روز باعث بیشتر رفتنم به سمت او می‌شد.

چند وقتی است که با خودم فکر می‌کنم اگر تنها یک دلیل برای راضی بودن از ملیت ایرانی ام لازم داشته باشم، هم‌زبانی با شاعر توانایی چون حافظ بس است و آنها که روی این کره خاکی از خواندن، فهمیدن و لذت بردن از شعر حافظ بی بهره‌اند، عجب محرومیت بزرگی دارند نسبت به این موهبت و معرفت!

و چه قدر برایم تأسف برانگیز است دیدن هم‌زبان‌هایی که هنوز آن گونه که باید حافظ نمی‌خوانند و نمی‌دانند.  
از سوی دیگر هم دیدن بزرگانی که سال‌ها حافظ خوانده‌اند و بر اشعار و ابیاتش شرح و تفسیر نوشته‌اند، سر ذوق می‌آورد. بر همه ما باد خواندن شعرهای خواجه شیراز، که اینها تنها شعر نیستند، زندگی و مرام ایرانی‌اند.



من دنیای مشترکی در اشعار حافظ با خودم می‌دیدم که این دنیای مشترک من را شیفته او کرده بود. دنیایی که در آن بشدت از تظاهر و ریا بیزار بود و بی هیچ تکلفی حقیقت خود را اظهار می‌کرد. آنجا که می‌گفت:

شراب و عیش نمان چيست، کار بی بنیاد  
زدیم بر صف رندان و هرچه بادا باد